



مسئولیت متن و شکل بدوش نویسنده مضمون میباشد، عقیده نویسنده لزوماً نظر افغان جرمن آنلاين نمی باشد



۲۰۲۶/۱۰/۰۹

نویسنده: ن. جلیل زاد

افغانستان به قبرهای تازه نیاز ندارد افغانستان و خون جوان افغان فروشی نیست

بگذار یک صدا در سراسر این سرزمین طنین بیندازد:
جوان افغان کالا نیست.
جوان افغان مهره نیست.
جوان افغان مزدور مرگ نیست.
جوان افغان فروشی نیست.
و خون جوان افغان، هرگز نباید سرمایه معامله هیچ تاجر جنگ و هیچ دلال تباهی باشد.
افشای تاجران خون، دلالان ناامیدی و کاسبان پنجاه سال ویرانی.
فروشنندگان خون جوانان، دلالان مرگ در بازار فقر افغانستان.
کرکس های جنگ، لاشه خواران، چگونه تاجران خون از گرسنگی جوان افغان ثروت می سازند؟
جوان افغان فروشی نیست.
تاجران خون و گورکنان نسل افغانستان.
بهای یک جوان: چند مشیت دالر و یک قبر خاموش.
دکان مرگ باز است، فروشنندگان خون جوانان را بشناسید.
از اشک مادر تا حساب بانکی دلالان جنگ
پنجاه سال تجارت با جنازه های افغان، دیگر بس است.
مزدوران مرگ، شکارچیان فقر و قاتلان آینده افغانستان.
وقتی خون جوانان سرمایه می شود و وطن قربانی.
نقاب را پاره کنید، این ها مبارز نیستند، تاجران خون اند.
افغانستان گورستان رؤیاها نیست، هشدار به نسل جوان.
جوان افغان فروشی نیست.
پنجاه سال است که گورستان های این سرزمین سیر نمی شوند.
پنجاه سال است که مادران، به جای لالایی، مرثیه می خوانند.
خواهران به جای آرزوی عروسی برادران شان، عکس های سیاه قاب شده را در آغوش می گیرند.
کودکان، پدر را در خاطره می شناسند، نه در آغوش.
پنجاه سال است که افغانستان در آتش می سوزد، اما عجیب آنکه همیشه کسانی از این آتش نان خورده اند.
هر جنگی قربانی دارد.
اما هر جنگی کاسب هم دارد.
قربانی، جوان فقیر است.
کاسب، مرد چاقی و فربه است که پشت میز نشسته.
قربانی، کارگری است که شب گرسنه می خوابد. کاسب، کسی است که از اشک او قرارداد می سازد.
قربانی، پسری است که برای یک لقمه نان سرگردان است.
کاسب، همان دلالی است که از ناامیدی او زینه و نردبان قدرت می سازد.
جوان عزیز!

د پانو شمیره: له 1 تر 5

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
يادونه: دليکنې دليکنيزې بڼې پازوالي د ليکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

وقتی شکمت گرسنه است، وقتی جیب خالی است، وقتی آینده تاریک به نظر می رسد، دقیقاً همان لحظه ای است که شکارچیان به سراغت می آیند.

آنان هرگز خود را شکارچی معرفی نمی کنند.

نام های زیبا انتخاب می کنند.

یک روز خود را ناجی وطن می نامند.

روز دیگر خود را مبارز آزادی می خوانند.

گاهی خود را فعال سیاسی جا می زنند.

گاهی مدافع عدالت.

اما پشت بسیاری از این شعارهای رنگارنگ، یک حقیقت زشت پنهان است:

بازار خرید و فروش ناامیدی.

آنان درد تو را درمان نمی کنند.

آنان درد تو را سرمایه می کنند.

فقر تو برای آنان معدن طلا است.

بدبختی تو دکان تجارت آنان است.

اشک مادرت درآمد آنان است.

جنازه تو زینه و نردبان ترقی آنان است.

آنان از وطن حرف می زنند، اما سرمایه شان را از خون جوان وطن به دست می آورند.

آنان از غیرت سخن می گویند، اما هرگز فرزندان خود را به میدان نمی فرستند.

آنان از قربانی می گویند، اما همیشه قربانی، فرزند مردم است.

هرگز فرزند خودشان نیست.

تاریخ افغانستان را ورق بزنید.

چهره جنگ تغییر کرد.

ببرق ها عوض شد.

شعارها تغییر یافت.

اما یک چیز ثابت ماند:

تاجران خون.

نسلی رفت.

نسلی دیگر قربانی شد.

باز هم دلالان زنده ماندند.

باز هم ثروتمندتر شدند.

باز هم خانه هایشان بزرگ تر شد.

باز هم حساب هایشان پرتر شد.

اما مادران افغانستان همچنان سیاه پوش ماندند.

امروز نیز همان بازی ادامه دارد.

باز کسانی پیدا شده اند که فقر جوان افغان را فرصت می بینند.

باز کسانی پیدا شده اند که ناامیدی را شکار می کنند.

باز کسانی پیدا شده اند که می خواهند از زخم های این ملت زینه بسازند.

بپرسید:

اگر راهی که پیشنهاد می کنند آن قدر مقدس است، چرا فرزندان خودشان پیشگام نیستند؟

اگر هدف خدمت است، پول از کجا می آید؟

اگر آرمان واقعی است، چرا بوی معامله از آن بلند می شود؟

اگر وطن دوستی است، چرا سود شخصی از پشت آن دیده می شود؟

جوان افغان!

تو کالا نیستی.

تو ابزار نیستی.

تو مهره نیستی.

تو گوشت دم تیغ نیستی.
 تو سرمایه یک ملت هستی.
 دشمن بزرگ تو فقط فقر نیست.
 فقط بیکاری نیست.
 فقط مهاجرت نیست.
 دشمن بزرگ تو کسی است که می خواهد از فقر تو استفاده کند.
 کسی که می خواهد از خشم تو استفاده کند.
 کسی که می خواهد از گرسنگی تو استفاده کند.
 کسی که می خواهد تو را به سوخت ماشین قدرت خود تبدیل کند.
 آنان از مرگ نمی ترسند، چون قرار نیست خودشان بمیرند.
 آنان از یتیم شدن کودکان نمی ترسند، چون کودکان خودشان یتیم نمی شوند.
 آنان از بیوه شدن زنان نمی ترسند، چون خانواده های خودشان قربانی نمی شوند.
 همین است راز بی رحمی شان.
 همین است راز سنگدلی شان.
 کسی که حاضر است جوانان مردم را خرج رویاهای شخصی خود کند، نه رهبر است، نه منجی و نه مبارز.
 او تاجر است.
 تاجر خون.
 دلال مرگ.
 کاسب بدبختی.
 افغانستان به قبرهای تازه نیاز ندارد.
 افغانستان به مادران داغدار تازه نیاز ندارد.
 افغانستان به نسل سوخته دیگر نیاز ندارد.
 بس است.
 پنجاه سال کافی است.
 پنجاه سال اشک کافی است.
 پنجاه سال جنازه کافی است.
 پنجاه سال فریب کافی است.
 جوان افغان!
 هر دستی را که به سوی تو دراز می شود، قبل از گرفتن، نگاه کن.
 هر شعاری را که می شنوی، قبل از باور کردن، بسنج.
 هر وعده ای را که می دهند، قبل از پذیرفتن، از خود بپرس:
 چه کسی سود می برد؟
 اگر پاسخ این پرسش را پیدا کردی، بسیاری از نقاب ها فرو خواهد افتاد.
 یاد بگیر به جای فروختن جان، آینده ات را بسازی.
 یاد بگیر به جای قربانی شدن، زنده بمانی.
 یاد بگیر که بزرگ ترین شکست تاجران جنگ آن روز است که جوان افغان دیگر حاضر نشود خونس را در بازار سیاست و قدرت به حراج بگذارد.
 و آن روز، روز پیروزی افغانستان خواهد بود.
 خطاب به تاجران خون و شکارچیان ناامیدی
 و باز هم باید گفت:
 شرم بر آن کسانی که از فقر جوان افغان، کارخانه مرگ می سازند.
 شرم بر آن کسانی که شکم گرسنه را هدف می گیرند و با مشت دالر، تابوت می فروشند.
 شرم بر آن کسانی که در سایه می نشینند، اما جوانان مردم را به آفتاب سوزان مرگ می فرستند.
 این سرزمین از دشمن زخم خورده است، اما بیشتر از آن از دلال زخمی شده است.
 دشمن از روبه رو می آید، اما دلال از میان خود ما برمی خیزد.

دشمن تفنگ را به سویت می گیرد، اما دلال لبخند می زند، وعده می دهد، شعار می دهد و بعد تو را به لبه پرتگاه می رساند.

بزرگ ترین جنایت فقط گرفتن جان انسان نیست.

بزرگ ترین جنایت آن است که جوان ناامید را به امید دروغ بفریبی.

آن است که گرسنگی را طعمه بسازی.

آن است که اشک مادر را سرمایه تجارت خود کنی.

آن است که از قبرستان های افغانستان حساب بانکی بسازی.

مگر این ملت چه کم خون داده است؟

چند نسل دیگر باید قربانی شوند؟

چند مادر دیگر باید در سکوت پیر شوند؟

چند خواهر دیگر باید چشم به راه برادری بمانند که هرگز باز نمی گردد؟

چند کودک دیگر باید با عکس پدر بزرگ شوند؟

پنجاه سال است که افغانستان تاوان جاه طلبی دیگران را می پردازد.

پنجاه سال است که جوان افغان می میرد و کاسبان جنگ فربه تر می شوند.

نام ها عوض شده اند، اما معامله همان معامله است.

دیروز زیر یک بیرق بود.

امروز زیر بیرق دیگر.

دیروز با یک شعار فریب می دادند.

امروز با شعاری تازه.

اما در انتهای همه این جاده ها، یک مقصد مشترک دیده می شود:

قبرستان.

همان قبرستانی که بهترین فرزندان این ملت را بلعیده است.

جوان افغان!

هرکس که تو را به سوی مرگ فرا می خواند، از او بپرس خودش کجاست؟

فرزندش کجاست؟

خانواده اش کجاست؟

چرا همیشه این تو هستی که باید قربانی شوی؟

چرا همیشه این تو هستی که باید جان بدهی؟

چرا همیشه این تو هستی که باید یتیم به جا بگذاری؟

اگر راهی که نشان می دهند حقیقتاً راه نجات است، چرا پیشاپیش آن راه نمی روند؟

اگر به ادعای خود ایمان دارند، چرا هزینه آن را مردم فقیر می پردازند؟

حقیقت تلخ این است که بسیاری از تاجران جنگ از گلوله نمی ترسند، زیرا قرار نیست گلوله به سوی آنان فیر شود.

از انفجار نمی ترسند، زیرا فرزندان خود را در مسیر انفجار نمی فرستند.

از مرگ نمی ترسند، زیرا مرگ را برای دیگران نسخه کرده اند.

این ها قهرمان نیستند.

این ها ناجی نیستند.

این ها معماران ویرانی اند.

سوداگران بدبختی اند.

کاسبانی اند که سرمایه اصلی شان جنازه های جوانان است.

هر جوانی که فریب بخورد، یک معامله تازه برای آنان است.

هر اشکی که ریخته شود، سود تازه برای آنان است.

هر خانواده ای که داغدار شود، پله تازه ای برای صعود آنان است.

اما زمان آن رسیده که این دایره شوم و نکبت و ننگین شکسته شود.

زمان آن رسیده که جوان افغان بفهمد ارزش او بسیار بیشتر از بسته های پول و وعده های میان خالی است.

تو برای مردن آفریده نشده ای.

تو برای ساختن آفریده شده ای.

دست های تو باید خانه بسازند، نه قبر.
اندیشه تو باید آینده را آباد کند، نه اینکه قربانی نقشه های دیگران شود.
بگذار تاجران خون بدانند که نسل آگاه، شکار آسان نیست.
بگذار بدانند که افغانستان دیگر انبار بی پایان قربانیان خاموش نیست.
بگذار بدانند که هر جوانی که فریب نخورد، شکست بزرگی برای بازار مرگ است.
و بگذار یک صدا در سراسر این سرزمین طنین بیندازد:
جوان افغان کالا نیست.
جوان افغان مهره نیست.
جوان افغان مزدور مرگ نیست.
جوان افغان فروشی نیست.
و خون جوان افغان، هرگز نباید سرمایه معامله هیچ تاجر جنگ و هیچ دلال تباهی باشد.

آرشیف: مطالب نشر شده ن. جلیل زاد